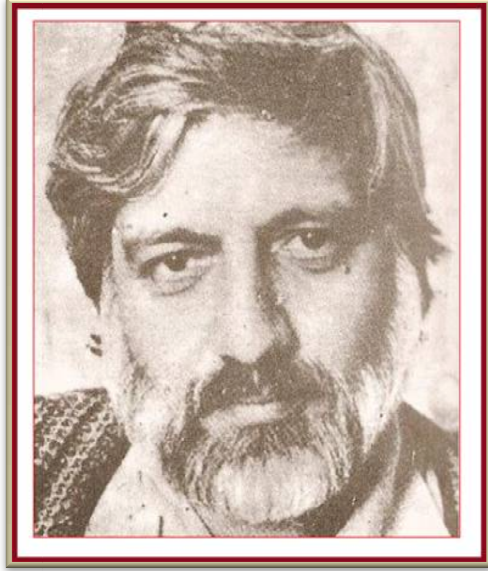


تئوری و عمل انقلاب و اوضاع کنونی

نگارش: زنده یاد عبدالقیوم رهبر



نشر و ارسال به خروش رعد: کمیته فرهنگی و تحقیق تئوریک (ساما)

بازتایپ: سهراب هوادار (ساما)

تاریخ دلو ۱۳۹۵ش

تئوری و عمل انقلاب و اوضاع کنونی

۱ - دیدگاه های اساسی (ساما) در جنگ آزادیبخش:

امپریالیسم غدار و جنایت پیشه روس بر پایه سیاست عظمت طلبانه و توسعه جویانه خود، که نه مقدرات ملتی برایش ارزش دارد و نه سرنوشت مردمی، سرانجام بعد از قریب یک ربع قرن تمهید گستاخانه دست دراز مداخله و تهاجم خود را از آستین "مسالمت" برکشید و بعد از بریدن گلوی فریفته خود سردار داوود در مسلخ نیرنگ استعماری، مشتی ارادل میهن فروش را بر اریکه قدرت سیاسی نشاند.

کودتای هفتم ثور که می خواست کشور ما را در یک پروسه تحول منفی - کشوری وابسته به روس به کشوری مستعمره روس - مبدل سازد، ناگزیر واکنشی در میان قاطبه ملت ما به شمول نیرو های سیاسی سازمان یافته جامعه داشت.

تعدادی از نیرو هائی که سرنوشت و مقدرات خود را در گرو بیگانگان دانسته بعد از کودتای ننگین خیلی زود به تخلیه مواضع خود پرداختند و راهی کشورهای همسایه و بیگانه شدند. همراه با این نیرو ها تعدادی از شخصیت های اجتماعی جامعه ما نیز که بنابر علایق اجتماعی حاکم دارای نفوذی کم یا بیش در جامعه بودند؛ در بیرون از مرزهای کشور به سازماندهی مقاومت خود به خودی مردم پرداختند. مجموع این نیرو ها در خارج کشور مقاومتی "از محیط به مرکز" را علیه رژیم کودتا سازماندهی کردند و بر پایه این موقعیت تمام سیاست های تبلیغاتی و نظامی خود را نیز طرح و عملی ساختند.

برخی دیگر که آمدن کودتای ثور را نوعی "رفرمیسم" تلقی می کردند و در نتیجه به فروکش جنبش سیاسی اعتقاد یافته بودند، در زندان گروه گرانی تکررانه خود محبوس گردیدند. تعدادی نیز به امید این که ارباب گوشه چشمی نیز به آن ها خواهد انداخت، اطرافیان و بیرون خود را به رسم قربانی در طبق اخلاص به "نابغه" جنایت و ارباب خونخوارش تقدیم نمودند و کسانی نیز به انتظار این که شاید در سناریوی جدید نقشی برای آن ها نیز در نظر گرفته خواهد شد، از برخورد فعال و ریشه ای به کودتا به عناوین مختلف سرباز میزدند و...

در چنین جو سیاسی فرزندان صدیق مردم، فرزندان رنج و مبارزه، در داخل کشور و در متن مبارزات حاد اجتماعی و ملی هسته نوعی دیگر از مقاومت را ریختند: "مقاومت از مرکز به محیط را" که در استراتژی مبارزاتی خود، و در اعمال روزمره خود از سازمان هائی که میلاد نیرومندی خود را مرهون بیگانه و خارج اند، به صورت کیفی متفاوت بود. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) که به همت انقلابیون بزرگ و پاکباز این سرزمین و در پیشاپیش آن ها مجید شهید بنیاد گذاشته شد، بدیلی علمی و انقلابی هم برای حرکت خود به خودی توده و هم برای سازماندهی های خارج کشوری بود و در واقع تجسم عملی این مقاومت "مرکز به محیط" و هسته نیرومند و پر تحرک آن بود.

سازمان ما در ازدحام نوسانات متعدد به آواز رسا اعلام نمود که "امپریالیسم روس در قمار کودتاها رویای شیرین غارت این سرزمین را در سر می پروراند" و "کودتای هفت ثور تجاوز آشکار و رهنزانه سوسیال امپریالیسم روس بر استقلال و حاکمیت ماست". بناءً، "مردم قهرمان ما که با عشق شکوهند به میهن و به دلبستگی غرور انگیز به نوامیس ملی و در راه آزادی، رفاه و کرامت انسانی می رزمند، نمی توانند در مقابل این گستاخی شرارت بار استعمار روس بی تفاوت باقی بمانند".

اساسی ترین مسأله در "مقاومت مرکز به محیط" ایجاد یک حرکت همزمان عمودی و افقی است. حرکت عمودی که بر روی آگاه ترین و استوار ترین و پیشرفته ترین عناصر جامعه اتکاء نماید تا بتواند مقاومت را در هر لحظه به طرف ریشه ای شدن و اعتلاء سوق بدهد و حرکت افقی که بتواند ناهمگونی تاریخی - سیاسی موجود را در محراق واحدی جمع کند و آن را در یک حرکت سیاسی آنچنان ذوب سازد که علی الرغم تفاوت های کمی و کیفی از یکدیگر تا رسیدن به هدف نهائی - که در شرایط موجود آزادی ملی است - بتواند چون تن واحد حرکت نماید.

حرکت به طرف ژرفا بدون سازمان پیشتازی که بتواند گروه ها و لایه های اجتماعی انقلابی را به طور کامل برای زدودن همه جانبه مناسبات استعماری و ریشه کن کردن آن بسیج نماید و آن را در اشکال مناسب سازماندهی کند، امکان پذیر نیست.

"انقلاب اجتماعی و ملی عملیه ایست آگاهانه، هدفمند و متشکل. از این رو پیروزی جهاد کبیرملی ما، با ستمگیری مترقی و انقلابی، مستلزم سازماندهی، ایجاد و پشتیبانی از سازمان پیشتازی است که تمام نیرو های مجاهد ملی را در تمام ابعاد مبارزاتی آگاهانه و جانبازان تنظیم و رهبری نماید. بدون چنین سازمانی آرمان ملی و انقلابی مردم افغانستان -- به گواهی تاریخ -- برآورده نخواهد شد." (بعداً درین مورد به تفصیل بیشتری صحبت خواهیم کرد).

حرکت افقی این مقاومت باید تمام نیرو های انقلابی؛ مترقی و دموکرات ملی را که به نجات میهن در نظر و عمل علاقمند اند، در یک جبهه گسترده ملی گرد آورد، بدون این که پیش شرط های ایدئولوژیک، سیاسی و یا غیره را ملاک این وحدت قرار دهند.

پیشنهاد جبهه آزادیبخش ملی در اولین اعلامیه (ساما) در واقع تمثیل کننده این خواست برحق مردم ما و پیشنهاد(ساما) بود که در سال ۵۸/۷۹ به تحقق پیوست و تا اکنون نیز سازمان ما در چارچوب آن با دیگر نیرو های همسوی و هم فکر به مبارزه خود برای تحقق اهداف مشترک آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی مشغول است. این مقاومت بایستی شدیداً متکی به خود و متکی به مردم خود باشد. اتکاء به مردم به مفهوم دفاع از منافع بلا فصل و درازمدت آن ها، راه یابی سیاسی برای مشکلات آن ها و حل معضلات روزمره آن ها در خلال جنگ و مقاومت است.

چنانچه اتکاء به خود، طرد هرگونه وابستگی است چه به صورت صریح، یا ضمنی، واضح یا پنهان، خواسته یا نخواست. بدین مناسبت سازمان ما افتخار دارد که تحت رهنمائی های داهیانة مجید شهید "خط مشی مستقل ملی و انقلابی" را اساس روابط و مناسبات بین المللی خود قرار داده که از آن وقت تا کنون سخت به آن وفادار است.

سازمان ما به صراحت اعلام کرده است که: "چه جیونانه و خائنانه است نوحه جغد آسای آنانی که به امواج خروشان قهر مردم و سمت گیری درست و نهائی آن باور ندارند و راه رستگاری و نجات را نه با مردم، بلکه با یک دشمن علیه دشمن دیگر سراغ می نمایند. و یا از بین دو دشمن گوشه گیری و انزوای بیدرد سر را پیش می گیرند. تو گوئی مجید

شهید و سازمانش سال ها بعد از آنروز- امروز- را می دیدند! این مقاومت باید در پهلوی مردم به مبارزه بپردازد و در مبارزه رویاروی با دشمن قرار گرفته تمام مظاهر فرار طلبی را در نظر و عمل محکوم نماید.

سازمان ما تأکید ورزیده است که رهبری "خارج کشوری" و حرکت از "محیط به مرکز" بنا بر تجربه تاریخ در تمام جنبش های ضد استعماری به شکست انجامیده است و در افغانستان نیز علی الرغم پشتوانه مادی - تسلیحاتی بی حد و حصر و همبستگی وسیع بین المللی این گونه حرکت نتیجه ای جز شکست نخواهد داشت. شکست "مقاومت محیط به مرکز" به هیچ وجه به معنی شکست مقاومت مردم نیست و در هیچ کشوری اینچنین نبوده است. هم هویت شدن و یا هم هویت کردن این دو مقوله شعبده بازی خطرناکی است که بازی کنان احمق آن را در پرتگاه نفرین تاریخ می اندازد.

مبارزه رویاروی با دشمن، زندگی در میان مردم، درک رنج ها و سیه روزی های آن ها، فهم کمبود ها و کشیدن رهنمود های لازم از اوضاع مشخص؛ مسأله ای تبلیغاتی نیست، بلکه مسأله ایست که علی الرغم این که به یک عامل مکانی تعلق می گیرد، تأثیرات ژرفی را بر روی مجموع میکانیزم جنبش می گذارد. سازمان تولد یافته و رشد کرده در خارج کشور باید ضرورت ها و الزامات کشور میزبان را در سیاست های خود مراعات نماید و چه بسا که به صورت ابزار منفعلی در دست آن ها قرار گیرد و خود را از منافع والای ملی خود مبرا سازد، چه این جدائی با مقوله های انقلابی نما باشد و یا با پوشش های متبرک تبرئه گردد، به هر حال جنبش را از حالت ملی آن دور می سازد و مایه ضد استعماری بیگانه آن را تضعیف می نماید.

این مقاومت باید از منافع تاریخی و انقلابی مردم دفاع نماید. یعنی این که مبارزه ضد استعماری باید به آنچنان دگرگونی های ژرف اجتماعی - سیاسی و فرهنگی برسد تا انسان بینوای افغان بتواند ضمن واژگونی جهان استعماری به ارتقاء شخصیت و آگاهی خود برای کسب آزادی واقعی و بنیادی بپردازد.

آزادی ملی که اکنون هدف عمده مقاومت مردم در برابر توسعه جوئی روس است، اگر با آزادی اجتماعی و فرهنگی انسان مقاومت کننده توأم نگردد، در آن صورت خطر این که در جهان پر از پیچیدگی های کنونی به عنوان ابزار منفعلی مورد سوء استفاده قرار گیرد، بیش از حد زیاد است.

نخستین اعلامیه (ساما) می گوید: "تجارب سراسر جامعه بشری و منجمله نبرد های ضد امپریالیستی پارینه خلق ما به بهای خون هزاران فرزند پاکباز این سرزمین مؤید این حقیقت است که آزادی ملی بدون دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و گرایش مترقی جز اسارت نوین و ضیاع خونهای ریخته شده، پی آمدی نداشته و نخواهد داشت." (اعلامیه ساما)

۲- تجارب حاصله از مقاومت شش سال اخیر:

مقاومت ملی ما اکنون وارد هفتمین سال خود شده است. کوهی از تجارب، دستاورد ها و کاستی ها بر دوش آن سنگینی می کند. شگفت انگیز ترین عامل در این مقاومت، استواری سرسختانه توده های میلیونی مردم است، که علی الرغم تمام کاستی ها و کمبودها هنوز هم با ظرفیت عظیم خود به مقاومت و مبارزه مشغول اند و کوچک ترین فتوری در اراده رزمجویانه آن ها دیده نمی شود. بررسی همه جانبه این تجربه اکنون برای ما مقدور نیست، ما فقط می

خواهیم نکاتی چند را در این جا عنوان کنیم تا بهعنوان فتح بابی بتوانیم ما و یا دیگران به جمع‌بندی جوانب دیگر آن بپردازیم.

الف: - جنگ دراز مدت مردم:

مفهوم جنگ دراز مدت تا کنون در میان بسیاری از مردم و حتی کسانی که درگیر مبارزه مسلحانه اند، به طور میکائیکی فقط با فکتور زمان اندازه گیری می شود، در حالی که این مفهوم عمیق تر از آن است. جنگ دراز مدت برعلاوه فاکتور زمانی، سلسله ضرورت ها و تغییرات لزومی را نیز با خود دارد.

اولاً در جنگ دراز مدت یک بسیج عمومی و دائمی ضرور است، یک حرکت انفجاری ضد استعماری توده ای که شاید سال ها طول بکشد، نمی تواند یک جنگ دراز مدت را تمثیل کند. برای بسیج عمومی باید آنچنان پشتوانه فکری - سیاسی را ایجاد کرد تا مردم بر پایه آن بتوانند سال های سال در مقابل استعمارگر و مزدوران آن بایستند. ما در جنگ خود شاهد کمبود این گونه بسیج هستیم. نیرو های بنیادگرا همواره بر احساسات مذهبی مردم در این بسیج تکیه می کنند که در مراحل اول جنگ ضروری، و به طور عالی توانست مردم را در مقابل استعمارگر و مزدوران آن بسیج نماید. ولی اکنون بعد از گذشت شش سال علائمی نشان داده می شود که تنها بر این عامل بسنده کردن - در صورتی که مزدوران استعمار مزورانه خود را حافظ ارزش های مذهبی مقدس مردم ما نشان می دهند - می تواند خلأی در بسیج عمومی ایجاد نماید. فقط یک عامل سیاسی روشن که حیثیت محرک دایم التجددی را داشته باشد و آن چیزی باشد که استعمارگر و مزدورانش آن را بر آورده نتوانسته و هم بتوانند خود را با آن همنا نشان دهند و آن عامل آزادی است که توسط استعمارگر سلب شده است، آزادی وطن اسیر و آزادی هموطن به پا خاسته.

جنگ دراز مدت نظم اقتصادی - اجتماعی و مناسبات حاکم بر جامعه قبل از جنگ را فرو می ریزد و نظمی دیگر برپا می سازد که یا به صورت خود به خودی بر ویرانه های جنگ بروز می نماید و یا به صورت آگاهانه تنظیم می شود. هر قدر این نظم نو به طور آگاهانه و توسط نیرو های انقلابی به وجود آید، تطبیق گردد و در میان مردم جای خود را باز نماید، تا همان حد از تعقیدات جانبی آن در میان مردم - که هر تغییر جدیدی به وجود می آورد - کاسته می گردد و مجال سوء استفاده دشمن از ورای آن ناممکن خواهد بود. و هر قدر این مسأله بر پایه حرکت خود به خودی جامعه استوار باشد، تا همان اندازه می تواند موجب تعقیدات متعدد در مناسبات میان مردم گردد. به طور مثال مسأله ملکیت را در نظر بگیریم: تعداد زیادی از مردم ما ملکیت های خورد و بزرگ خود را در افغانستان گذاشته و خود مهاجرت کرده اند و یا این که هنوز هم در مناطق شبه آزاد خود زندگی می کنند. ولی آیا مناسبات ملکیت در کشور ما مانند قبل از جنگ است؟ قطعاً نه! این مناسبات به طور ریشه ای و یا جزئی تغییر خورده است و لیکن جنبش مقاومت هر بخش برای خود راه حلی برای آن دارد. هر سازمان طبق رهنمود های عمومی خود کار می کنند و یا هر قومندان جنگ در منطقه خود "پخپل سر" و مطابق میل خود عمل می کند. این نوع هرج و مرج در مناسبات میان مالکان و حافظان نظم و مناسبات اجتماعی در مناطق - قومندانان جنگ مقاومت - پایه استفاده جوئی های دشمن است.

جنگ دراز مدت ما عده زیادی از اهالی روستا را به شهر های بزرگ کشانده است. عوامل آن متعدد است - که اکنون مورد بحث ما نیست - ولی نوعی فراگرد شهروندی شدن (Urbanisation) بطور سریعی در حال شکل گیری است

که تغییرات اجتماعی مستلزم آن یقیناً در دراز مدت بر روی جنبش خود را تحمیل خواهد کرد. به وجود آمدن یک قشر خورده پای جدید در شهر ها، کارگری شدن جامعه به طور سریع، به وجود آمدن قشر لومپن (Lumpen) که برای ادامه زندگی به هر چیزی دست می زنند - ولی در شرایط کنونی یا در خاد کار می کنند یا عسکر می شوند و در هر صورت فقط از طریق شکار مجاهد به زندگی خود ادامه می دهند.

جنگ دراز مدت بنیان خانواده ها را فرو می ریزد. پدر یا کشته شده یا زندانی است و یا در جبهه می جنگد. خانواده ها یا مهاجرت کرده که زندگی اش در مهاجرت با دگرگونی های ژرفی رو به رو می شود و اگر هم در افغانستان باشد، تمام بار زندگی به روی زنان و یا اطفال کوچک می افتد. خانواده سنتی افغانی را جنگ به کلی از بین برده است، بدون این که کسی متوجه آن باشد. این خانواده جدید طبق برنامه به وجود نیامده است، بلکه خود جنگ و انارشسیسم مستولی بر اوضاع آن را به وجود آورده است. جنگ دراز مدت بنیان سنتی فرهنگی جامعه ما را از هم فروپاشانده است و به جای آن یک فرهنگ استعماری در مقابله با فرهنگ رزمی و جهادی - (فرهنگ مقاومت به طور کلی) - در حال رویارویی است. فعل و انفعالات این فرهنگ بر پایه یک فرهنگ سنتی می تواند ترکیب آئینه فرهنگی را در دورنما نشان دهد. ولی در این ساحه نیز کار چندان با برنامه توأم نیست و ما در مقابل تهاجم همه جانبه و با برنامه استعماری توشه و زادی - برای کار خود نداریم و برنامه درستی برای آن در دست نیست، بنیادگرایان مدتی خواستند در مقابله با استعمار خود را وارث فرهنگی واقعی جا بزنند، ولی شکست مفتضح آن ها در جامعه اکنون دیگر از چشم هر بیننده پوشیده نیست و مسأله با همان ضرورت شدید پیش روی همه قرار دارد.

ما اکنون در نظر نداریم این مسأله را به طور مفصل بررسی نمائیم، شاید بتوانیم در فرصت های بعدی روی آن بیشتر مکث کنیم. ولی آنچه مهم است این است که در جنبش مقاومت ما در مورد جنگ دو نظر انحرافی وجود داشته و دارد که گاهی یکی و گاهی دیگری سد راه فهم واقعی این پدیده می شود:

در اوایل جنگ گرایشی جالب در میان سازمان ها و احزاب، به ویژه سازمان های خارج نشین، فکر "پیروزی سریع" بود. آن ها همواره به افراد خود و به مردم وعده می دادند که پیروزی در قاب قوسین و یا در نزدیک تر از آن است. در ماه عید کابل را فتح می کنیم و در فلان ماه دشمن را سرنگون می سازیم. این وعده های سرخرمن - که هیچگاه متحقق نگردید - و حتی نیز نمی توانست متحقق شود، بعد از شکست شش سال اکنون به نوعی " ناامیدی از پیروزی" خود را متجلی می سازد. مضمون این ناامیدی اینست که مردم خسته شده اند. مردم می خواهند به هر قیمتی که است این جنگ خاتمه یابد، مردم دیگر حاضر نیستند بجنگند، در حالی که این نه مردم، بلکه خود این آقایان و ذهن وسواسی آن هاست که خسته شده و به هر قیمتی!! که است می خواهند این جنگ را خاتمه دهند، این ها حاضر نیستند دیگر با استعمارگر بجنگند و ضعف و ناتوانی خود را باید به حساب مردم قهرمان بگذارند که در جنگ کنونی با ظرفیت شگفت انگیز خود تمام موازین علمی - سیاسی را غنائی تازه بخشیده است.

واقعیت اینست که جنگ کنونی به علت این که یک معادله متضاد و نامتعادل را می سازد، بر خلاف خواست مردم ما و با خواست استعمارگر جنگی است طولانی: جنگ چنانکه "کلاوزویتس" استراتیژی دان اطریشی نوشت، عبارت است از کوشش برای درهم شکستن اراده طرف مقابل. اراده استعمارگر بر این رفته است که کشور ما را منقاد و اسیر خود سازد و اکنون که طشت رسوائیش بر زمین خورده است، افسانه شکست ناپذیری اش در مقابل انسان سراپا برهنه و

حرمان کشیده افغانی به زبونی و بیچاره گی رسیده است، باید اراده خود را تحمیل نماید و مردم ما را منقاد و اسیر خود سازد و در این رسوائی تا آنجا پیش رفته است که اکنون بهطور صریح خواب الحاق کشور ما را در امپراطوری کره ارضی خود می بیند. در حالی که اراده مردم قهرمان افغانستان که بیداری شورانگیز ملل دربند و اسیر و پویه حماسی اواخر قرن بیست را می سازد، بر این رفته است که استعمارگر گستاخ و لجام گسیخته روسی را در کوهپایه های غرور آفرین افغانستان باید شکست بدهد.

اگر بخواهیم از اصطلاحات مورخ "توین بی" استفاده نمائیم، از خلال تهاجم "....." و "مقاومت"....." دو طرف مبارزه، در واقع جنگ دو تمدن نمایان است که یکی سرنوشت دیگری را تعیین می کند. تمدن کهن و میرنده استعمار، کشورگشائی، توسعه جوئی و عظمت طلبی. تمدن نو بنیاد و زاینده مقاومت، آزادیخواهی و روابط متعادل و مستقلانه میان ملل و کشور ها. پیروزی یکی دیگری را حتماً نابود می سازد و بر تمام توازنات منطقه و بین المللی تأثیر می اندازد.

یا این که استعمار روس از افغانستان شکست خورده برمی گردد و این سرآغاز شکست سوسیال امپریالیسم قاره ای را در آسیا و آفریقا و شکست امپریالیسم آمریکا را در جنوب خاوری آسیا کامل می سازد و حلقه ناکامل شکست استعماری با این شکست کامل می گردد و استعمار کهن - و چه بسا نوین - به طور تاریخی شکست می خورد و ملت ها و خلق های دست و دهان بسته دهنه آتشفشان مبارزات خود را باز می کنند تا این پدیده غیر انسانی و نفرت انگیز بشری را برای همیشه در خود ببلعند. و یا این که.... با شکست مقاومت افغانستان، ارتجاع، استعمار، توسعه جوئی دو باره رایج می شود و مدت ها لازم است که بشریت مترقی بار دیگر به دوران مد انقلاب خود برگردد.

در خلال این رابطه نامتعادل است که موقعیت و عظمت مقاومت کنونی افغانستان باید درک گردد. طرح همه جانبه این مسأله از حوصله این مقال بیرون است و باید جای دیگری مورد بحث قرار گیرد.

و با این درک است که شکست یکی از این دو اراده که یکی پشتوانه مادی شگفت انگیز دارد و دیگری پشتوانه معنوی غیر قابل تصور، در مدت کمی نمی تواند انجام پذیرد. باید یکی در دیگری نفوذ کند و یا عوامل موثر بر یک دیگر را در خدمت خود قرار دهد تا به شکست اراده طرف مقابل موفق گردد. و این خواه ناخواه مدت زمان زیادی را در بر می گیرد. امپریالیسم روس این واقعیت را به خوبی درک می کند و به همین علت نیز در حل نظامی - صرف - مقاومت چندان عجله نشان نمی دهد. چون می خواهد این اراده رزمجویانه را فاسد گرداند، سست سازد و مطیع و بالاخره آن را بشکند و شکست دهد.

ب: در مورد نقش سازمان پیشتاز:

مفهوم سازمان پیشتاز اینست که کتله های پیشرو انسانی بر پایه داده های علمی بشر برای تحقق راه حل ریشه ای برای آزادی واقعی جامعه و انسان در یک نهاد متناسب انقلابی متشکل و ظرفیت و افکار خود را در عمل فعال و خلاق اجتماعی در بوتۀ آزمایش بگذارد.

از این رو سازمان پیشتاز می تواند استعمار را در یک تهاجم تاریخی متقابل به عقب نشینی وا دارد، توطئه های آن را افشاء سازد و نقاط ضعف آن را مورد حمله قرار دهد. استعمار مانند دیگر پدیده های میرا و تاریخزده خود را در ورای افسانه ها می پوشاند تا دیگران را مشغول افسانه های خود سازد و ماهیت اصلی - نقاط ضعف و قوت خود را از مردم

جهان و حریفان خود مستور نگهدارد. سازمان پیشتاز با اسلحه علم این نقاب تزویر را می درد و بدن فرتوت استعمار را برهنه در مقابل یورش با عظمت توده های میلیونی قرار می دهد. استعمار بر پایه های رنگارنگ برای خود زائده ای دست و پا می کند و سازمان پیشتاز مشاطه گری آن را با سیل قیام همگانی می شوید و چهره کریه آن ها را به جهانیان معرفی می کند. استعمار خود را در ورای ابزار قتاله و عظمت مادی خود می پوشاند و سازمان پیشتاز او را در موقعیت واژگون بختی تاریخی اش می نشاند و بدین صورت شکست و نابودی حتمی او را درین موقعیت می نمایاند. بدین سان است که سازمان پیشتاز افتخار کینه توزی و خشم عمیق استعمار را کمائی می کند.

همچنان به همین علت است که نیروی انقلابی و سازمان پیشتاز آن نه تنها خار چشم استعمار روس است، بلکه ارتجاع هار و برآشفته نیز به آن ها بیش از استعمار کینه می ورزد.

استعمارگر روس همزبان با ارتجاع مزدور که در تبلیغات خود از "بن بست استراتژیک" گرایش مترقی در کشور ما صحبت می کند و از مزدوری!! نیرو های مترقی به چین و آمریکا و.... رجز خوانی می نماید، در عمل بیش از نصف بودجه های جهنمی جاسوسی و اطلاعاتی خود را بر ضد این نیرو ها به کار می برند. چه آن ها به خوبی می دانند که استعمار و ارتجاع هر دو بالاخره در آبشخور واحدی می چرند و از نگاه تاریخی یار و دستیار همدیگرند. اختلافات مرحله ای بخش معینی از ارتجاع با بخش معینی از استعمار جهانی نمی تواند ریشه های عمیق و به هم پیوسته منافع متقابل آن ها را از بین ببرد و آن ها بالاخره به یک حکومت ائتلافی می رسند با هم آشتی می کنند و راه حل معقولی!! هم اختراع می نمایند و تازه مردمی که با امواج خیره کننده مقاومت حماسی خود تاج خود پرستی توسعه جویانه را بر زمین زده اند، باید از دلسوزی و عطوفت سالوسانه آن ها خوش هم باشند!!!

ولی اختلافات میان انقلاب نجات بخش ملی و سازمان پیشتازش از یک طرف و استعمارگر از طرف دیگر با ماهیت آشتی ناپذیر خود نهایت تباہ کننده را برای استعمار- ارتجاع در بطن خود پرورش می دهد، چه بدون ریشه کن کردن نهائی شجره خبیثه استعمار و استثمار، این انقلاب نمی تواند به پربروزی نهائی و کامل خود برسد.

تجربه شش سال جنگ مقاومت کنونی نیز نشان می دهد که هرگاه سازمان پیشتاز و انقلابی در مد انقلاب خود توانسته است توده های وسیع را به مبارزه بکشاند آن ها را بسیج و سازماندهی نماید، استعمار در بدترین وضع خود قرار داشته است و هر وقتی این سازمان بنابر عواملی به شکست ها و افتیدن ها مواجه شده و ساحه برای احزاب عقب گرا خالی مانده است، دوران تشتت ها و پراگندگی ها، یأس و دلزدگی و در یک کلمه جذر انقلاب به مشاهده رسیده است.

در شرایط ویژه کشور ما که نیرو های انقلابی و سازمان پیشتاز آن از چندین جهت مورد تهاجم قرار گرفته است، هم استعمار روس و هم ارتجاع هار و برآشفته هم در داخل، و هم در ورای مرز های افغانستان و هم در سطح بین المللی در پی نابودی و ریشه کن کردن این تناور درخت تاریخ اند. ما می بینیم که انقلاب آزادیبخش ما روز تا روز به بیگانگی از خود به مشکلات و بن بست های متعددی رسیده است. ارتجاع و پشتیبانان بین المللی آن از اظهار این حقیقت ترس ندارند که بن بست موجود در جنبش مقاومت ناشی از آن خلاء تضعیفی است که آن ها می خواهند با طرد و نفی نیرو های انقلابی و سازمان پیشتاز آن از دامن جنبش، آن را به وجود آورند و این تلاش خمیرمایه تمام شکست ها و بن بست های دیگر آن ها است. آن ها فکر می کنند که با نابودی فلان یا بهمان جبهه جنگی نیروی انقلابی می

توانند گرایش مترقی را از جامعه بزدایند، و یا فکر می کنند در صورتی که از لحاظ مادی تخنیک، و یا سیاسی - اداری ساحه را بر انقلابیون تنگ سازیم، در آن صورت می توانیم راه را برای ارتجاع باز کنیم.

یک روند تاریخی زایا و پر از تپش و تحرک را نه میتوان با اسلحه نابود کرد و نه هم با محاصره و سرکوب به شیوه های مختلف. این گرایش از عینیت این جامعه برخاسته و تا رسیدن به آرزوهای بزرگ این ملت وجود خواهد داشت.

سازمان ما به عنوان اساسی ترین جزء یک حرکت پیشتاز در جامعه در خلال شش سال با اشتراک فعال در مبارزه مسلحانه ضد استعماری و با گشودن جبهات متعدد مبارزاتی توانسته است ظرفیت و توانائی خود را در حل پرابلم های بزرگ جنگ ملی در شرایط نهائاً بغرنج و دشوار به اثبات برساند.

جنبش مقاومت کنونی ما - به صراحت باید گفت - از کمبود ها و کاستی های فراوانی رنج می برد. جنبش اکنون فقط در بُعد نظامی به پیش می رود. جنبش پراگنده است، دارای خصلت عملی است، جانب اجتماعی جنبش عمدتاً به فراموشی سپرده می شود که تا فقرنامه تاریخی ارتجاع آشکار نشود، جنبش از تضادهای درونی خود رنج می برد و روز تا روز شکاف های عمیق تری برمی دارد. جنبش مورد سوء استفاده های گوناگون ملی و بین المللی قرار می گیرد و...

علت العلل تمام این درد ها و کمبود ها در واقع محدودیت تاثیر نیرو های انقلابی و سازمان پیشتاز آن است که بی رحمانه از چند طرف مورد سرکوب و محاصره است. در زدن و زدودن نیرو های انقلابی و سازمان پیشتازش، استعمار با ارتجاع - ملی و بین المللی - به باور آشکاری همدستی دارد. ولی علیرغم تمام این تلاش ها، تکامل گرایش مترقی در مجموع جامعه و در میان بخش های پیشرفته و پیشرو آن در میان انبوه متراکم ظلمت کنونی قابل مشاهده است و روز تا روز ضرورت راهگشائی یک جریان روشنگر در جنگ که بتواند معضلات و پرابلم های جنبش را از ورای امواج تخیلات فریبنده بر زمینه واقعیت بنشانند و یکایک آن را حل کند، بیشتر می گردد. درک این ضرورت و راه یابی برای این ضرورت در رگ و پی واقعیت فاسد کنونی و غیرقابل پذیرش است که انگیزه اصلی تحرک نیرو های انقلابی و سازمان پیشتاز آن را می رساند.

ج:- جبهه متحد ملی:

مسأله وحدت در جنگ مقاومت ضد استعماری یکی از اساسی نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن است. برخورد نسبت به مسئله وحدت ملی از دیدگاه های مختلف، مواضع متفاوت و متضاد راه حل های متباینی را بهمراه دارد. تجربه تمام کشور های که یک جنگ ضد استعماری - پیروزمند - را پشت سر گذاشته اند، نشان میدهد که حرکت و فعالیت ضد استعماری در آغاز با ناهمگونی، تعددگرائی و تشتت و تا حدودی زیادی با انارشسیسم توأم بوده است. این حالت تعدد و ناهمگونی اساساً از تعدد و ناهمگونی در بافت اجتماعی - اقتصادی و یا به عبارت دقیق تر از تکامل ناموزون اجتماعی ناشی میگردد که بازتاب خود را در سازماندهی سیاسی جامعه نیز نشان میدهد.

علاوتاً در جنگ ضد استعماری که نیروهای متعدد سیاسی به یکبارگی و یا به تناوب داخل مسئله مبارزاتی میشوند و بنا بر پایه های متفاوت و احیاناً متضاد اجتماعی و انگیزه های مختلف ناگزیر خود را در سازماندهی سیاسی متناسب به اهداف خود نیز متشکل میگردانند. بناءً، اختلاف موجود در جنگ مقاومت افغانستان که دارای پایه ای تاریخی و سیاسی است، نمایانگر درجه رشد و تکامل این جنگ در سیاق اجتماعی - تاریخی آنست که از یک جانب نادیده

گرفتن این عوامل و طفره رفتن از آن و طرح نیات خیر خواهانه وحدت بدون در نظر داشت این حقیقت علمی ما را به کجراهه های غیر علمی و غیر انقلابی خواهد کشانید. و از جانب دیگر این واقعیت به هیچوجه جزئی از سرنوشت مردم ما نبوده و قابل اصلاح و تجاوز و جاگزین کردن واقعیتی جدید بجای آن است که از دست دادن چنین دورنمایی و خزیدن در کنج عافیت و لالا خود را نگهدار، تشتت کنونی را تیرئه کرده و حقانیت ابدی آنرا صحه میگذارد و به اینصورت ما در مقابل واقعیت فاسد کنونی به سجده افتیده ایم و در تغییر آن هیچگونه نقشی نداشته ایم.

سازمان ما بنا بر سرشت و سرنوشت خود در اولین اعلامیه خود از تمام نیروهای ملی - وطن دوست خواستار وحدت عمل در چارچوب یک برنامه روشن سیاسی گردید که نتیجه آن طرح اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان در سرطان ۱۳۵۸ ش بود.

سازمان ما با جبهه متحد ملی عقیده دارد که مضمون این وحدت در آزادی کشور از ساحه نفوذ مستقیم و یا غیر مستقیم، علنی و یا مخفی، کلی و یا جزئی امپریالیست ها و ابر قدرتها باید تامین گردد و در شرایط کنونی که امپریالیسم شرارت پیشه روس کشور ما را به آزمونگاه سلاحهای قتالی مختلف النوع خود مبدل ساخته و بزرگترین تراژدی بعد از جنگ عمومی دوم در یک کشور مستعمره را بوجود آورده که نتیجه بسیار روشن آن مهاجرت یک سوم تمام نفوس کشور با قتل عام صدها هزار تن وطن دوست و آزادایخواه، زندانی کردن و آدم ربائی بیش از صد هزار دیگر و نابودی تقریباً کامل شهرها و روستاهای ماست. باید تمام کوشش ما برای شکست و برون راندن این امپریالیسم جنایت پیشه و سرنگونی کامل رژیم دست نشانده آن در کشور محبوب ما باشد. اکنون محور اصلی عمده و اساسی فعالیت تمام خلق کشور، مبارزه برای آزادی ملی از چنگال امپریالیسم روس است. هرگونه انحراف از این اصل روشن واقعی و خدشه ناپذیر - خواسته و یا نا خواسته، آگاهانه و یا غیر آگاهانه در خدمت استعمار روس قرار گرفتنی است.

تجربه شش سال جنگ نشان میدهد که پیش شرط های ایدئولوژیک مطروحه از جانب عده ای عناصر انحصارگر و غیر مسؤول وحدت تمام جنبش را دقیقاً بطرف شکست، یا بن بست میبرد و نفع آن منحصرأ به دامن روس استعمارگر می افتد و هیچ بخشی از جنبش مقاومت نتوانسته است و نمیتواند از آن طرفی بندد. پافشاری روی این گونه طرح خواه از یک دید عقب مانده و تاریخزده نشئت کند و یا توطئه گرایانه باشد، نتیجه آن جزء دولا کردن کمر مقاومت ملی چیزی دیگری نخواهد بود.

از جانب دیگر " قافیه بافان " جنبش ما نیز از برج عاج تخیلات افیونی خود که گهی به چپ می تازند و گاهی به راست، نمیتوانند دشمن اصلی را بدرستی نشانه گیری نمایند و بدنصورت نه تنها خود نمیتوانند بر بیگانگی خود با جنبش غلبه نمایند، بلکه با این سیاست اشتباه آمیز موجب اغتشاش فکری در میان عده ای از عناصر پاک و آزادیخواه میشوند و نیروهای جنبش را به هدر میدهند.

بناء، این نوع انحرافات و کمبودها به کار روشنگرانه جسورانه و هدفمند نیاز دارد تا بتوان یک مفهوم علمی و انقلابی وحدت ملی را که هم منافع تاریخی مردم را تامین نماید و هم موجب پیروزی مردم در جنگ آزادیبخش گردد، جانشین مفاهیم انحصارگرانه، عقب گرایانه و یا خودمرکزبینانه ساخت.

" تجازب گذشته با قاطعیت حکم می کند که در دوران امپریالیسم آزادی ملی - هرچند از شور انقلابی توده های کلیونی هم ملهم و بهره مند باشد، بدون آزادی اقتصادی و عادلانه ساختن حیات اجتماعی کشور نمی تواند پایه و تضمینی داشته باشد. " (اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان)

بدینصورت مضمون این وحدت از آزادی ملی بجانب یک دموکراسی برای توده های میلیونی امتداد یافته و به عدالت اجتماعی به مفهوم انقلابی آن می رسد. "عدالت اجتماعی ای که منافع ستمکش ترین طبقات جامعه، تساوی راستین و همه جانبه ملیتهای کشور و نیازهای تاریخی تکامل جامعه را در جهت ایجاد جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی پاسخ بگوید. " (همانجا)

فراگرد شکل گیری وحدت ملی در جامعه شدیداً ناهمگون ما که در تب یک جنگ عادلانه و انقلابی میسوزد، میتواند هم بصورت ارتباط مستقیم کتله های انسانی به سازمان جبهه ای آن صورت گیرد، چیزیکه در تجارب برخی از کشور ها تحت نام جبهات آزادیبخش متبلور گردیده است. (جبهه آزادیبخش الجزایر، جبهه آزادیبخش آلبانی، جبهه آزادیبخش در کوریا وغیره) و هم میتواند از طریق سازمان های سیاسی نماینده گروهها و لایه های مختلف اجتماعی در یک رابطه دوگانه و دو درجه ای با سازمان جبهه ای آن ها صورت پذیرد. تجربه هائیکه در برخی دیگر از کشورها تحت جبهه متحد ملی مسمی گردیده است و در کشور ما میتواند تلفیقی از هر دو نوع ارتباط باشد.

از جانب دیگر ایجاد و تکامل این وحدت نمیتواند - چنانچه تجربه شش سال جنگ ما نشان میدهد - از طریق اعلان اعلامیه ها و دفتر های متعدد وغیره متحقق گردد و نمیتواند بنا بر الزامات و ضرورت های خارج مرزی به ویژه جلب کمک بین المللی با این وحدت تن دهد. این وحدت باید در داخل کشور از داخل سنگرهای جهاد ملی آغاز گردد و انعکاس خود را در اعلامیه ها ودفترها بیرون دهد. "اکنون ابتکار برداشتن پایگاه سیاسی - نظامی و تبلیغاتی مسؤول و رزمجو به پاسخ نیاز مبرم جنبش علی الرغم رجزخوانی های سبکسرانه دشمن بر عهده شهامت و احساس مسؤولیت رزمندگان داخل کشور است تا با برافراشتن درفش آزادی در میدان نبرد رویاروی عظمت تابناک جهاد ملی، غرورخداشه ناپذیر مردم را از اتهامات بی بنیاد تبعیت از قرارگاه های پناهدگان و تأثیر پذیری از تحریکات ارتجاعی تبرئه نماید. " (همانجا)

علاوه برآن، بوجود آوردن وحدت ملی بنا بر شرایط و اوضاع مشخص حاکم بر کشور ما نمیتواند بطور یکبار و یا یک ضربه متحقق گردد. به مسأله وحدت باید به عنوان یک فراگرد تاریخی - سیاسی نظر کرد که از کوچک به بزرگ، از محدودیت به پهنا و از سطحی به ژرفا در حرکت است. نطفه این فراگرد را امواج پیشتاز جنبش میسازد که با کشاندن نیروهای همسو و همگرای خود هم در سطح و هم در عمق آن را روز تا روز تکامل میدهد. کسانیکه در شرایط کنونی جبهه متحد ملی ناب و شسته و کامل را تقاضا دارند، یا از اوضاع و شرایط کشور کاملاً بیگانه و قابل ترحم اند و یا توطئه گرانه میخواهند حرکت انقلابی نیروهای پیشتاز جامعه را که در شرایط شدیداً نا مساعد ملی و بین المللی راه را بطرف پیروزی و روشنائی میگشاید، تخطئه نمایند که در این صورت قابل نفرین اند.

ولی مهمترین موضوع در مسأله وحدت ملی، هژمونی سیاسی این یا آن قطب اجتماعی است که در طی شش سال جنگ بطور کلی این مسأله بنفع یکی از اقطاب اجتماعی حل نشده است. علت بطول کشیدن این مسأله حیاتی در هر جنبش در واقع تضاد یک حالت واقعی با یک ظرفیت تاریخی است. نیروهائیکه اکنون دارای تمام شرایط بالنسبه

خوب ملی و بین المللی اند، از لحاظ تاریخی ظرفیت های آنان به آخر رسیده و جنگ مقاومت کنونی برای آخرین بار ظرفیت آن ها را به آزمون کشانده و آن ها نیز سیمای عقبمانده و متحجر خود را بطور کامل نشان دادند. و همچنان به اثبات رساندند که آن ها بهیچ وجه قادر به حل مشکلات استعماری در جامعه ما نیستند. ولی نیروهائیکه دارای این ظرفیت تاریخی - اجتماعی اند، توانمندی شان بنابر شرایط ویژه جنگ مقاومت ما و بنابر اوضاع حاکم بر عقب گاه استراتژی جنبش بینهایت دشوار و نامساعد است. بناءً رسیدن آن ها به هژمونی انقلاب به کندی قریب به ایساتائی به پیش می رود و گهگاهی وسوسه های را برمی انگیزد که شاید این نیرو نتواند به موقعیت تاریخی لازم خود ارتقاء نماید که خود این وسوسه مایه یاس و سر در گمی عده ی زیادی از رهروان طریقت انقلابی است.

د: در باره تاکتیک های مانوری دشمن و موقف نیرو های مختلف در قبال آن:

امپریالیسم جنایت پیشه روس بر پایه عقبماندگی فرهنگی در جامعه، رشد ناموزون اقتصادی - اجتماعی و نتایج ناشی از آن، تشتت و پراگندگی جنبش مقاومت و مهمتر از همه، سیاستهای خانه خراب کن و غیرمسئولانه عده ای که خود را در زیر سایه پیل بزرگ میدانند، توانسته است بر بدنه های معینی از جنبش بطور مستقیم یا غیر مستقیم تأثیر سوء خود را بگذارد و براین اساس به حرکات مانوری یعنی برای پراگندگی هرچه بیشتر بپردازد. ما درینجا در مورد تمام این حرکات نمیتوانیم صحبت نمائیم. بطور مشخص میخواهیم در مورد مسئله که از مدتی ذهن مردم ما و مردم جهان را بخود مشغول ساخته، صحبت کنیم و مقصود از حل سیاسی مسئله افغانستان است. تئوری رهنمای ما در تحلیل این قضیه و تمام قضایای دیگر واقعینی انقلابی است که از یک جانب حقایق را باید در واقعیت ها جستجو کرد و از جانب دیگر واقعیت ها باید در جهت تامین منافع تاریخی و انقلابی مردم سمت داده شود. قبل از این که ما در باره حل سیاسی صحبت نمائیم، باید بگوئیم که حل مسئله افغانستان بطور عام دارای سه حالت خواهد بود.

۱- استعمار روس میخواهد کشور ما را منقاد خود سازد. مظاهر این انقیاد در روابط و مناسبات آن در کشور ما بوجود آوردن یک رژیم دست نشانده - مانند رژیم های اروپای شرقی - ربط اقتصادی ما به متروپول کومیکون و انحلال هویت ملی - تاریخی مردم در خلال یک فراگرد روسی سازی جامعه است. این نوع اول حل مسئله است.

۲- مردم افغانستان میخواهند به آزادی ملی واقعی خود برسند. مظاهر این آزادی اینست که دست استعمارگران و مداخله گران بخصوص امپریالیسم روس بطور واقعی از کشور ما کوتاه شود. مردم ما رژیم سیاسی - اقتصادی خود را مطابق میل و اراده خود انتخاب نمایند، روابط بین المللی آن از هر نوع فشار و تهدید آزاد باشد. با دوست خود دوستی کنند و با دشمن خود دشمنی بورزند. این نوع دوم حل مسئله افغانستان است.

۳- عده ای هستند که بنابر " نیات حسنه و خیر خواهانه و یا غرایز رسیدن بقدرت سیاسی میخواهند نقاط " التقا و سازش " میان این دو راه حل را جستجو و پیدا کنند. مظاهر این التقا را میتوان در نقاط ذیل خلاصه کرد. مردم افغانستان " آزادی " سیاسی خود را بدست می آورند، وعساکر روسی از افغانستان خارج میشوند و میتوانند رژیم سیاسی - اقتصادی خود را تعیین نمایند، ولی حق دست درازی بر دست نشانندگان روس را ندارند. آن ها یا باید در راس دولت آیند و یا در ترکیب آن قرار بگیرند و جنایات آن ها قابل محاسبه نیست. آزادی اقتصادی افغانستان نیز در

حدودیست که "دست آوردهای انقلاب ثور!!" محفوظ بماند یعنی مناسبات وابستگی افغانستان با روس باید حفظ شود. بخصوص پروژه های روسی در مناطق معینی از کشور- در شمال یا در جنوب شرق- بنا بر اهمیت اقتصادی یا سوق الجهشی آن باید دست نخورده باقی بماند. دولت افغانستان در روابط بین المللی آزاد خواهد بود، بشرط این که با دولت استعمارگر و جنایت پیشه روس دشمنی نکند. حدود این دشمنی و تعریف آن بنا بر احتمال زیاد توسط خود روس تعیین می شود. بلی قصه گرگ و گوسفند معروف...

به همین علت است که این نوع " نیات خیرخواهانه " نمیتواند بطور صریحی در باره برنامه های خود صحبت نماید و خوش دارند همه چیز در کتمان روابط دیپلماتیک قرار داشته باشد، با امید این که افسانه قدرت بتواند از شدت تنفر مردم نسبت به آن بکاهد. و یا معجزه های رخ بدهد و چهره ببرک شیاد در نظر مردم ما سپید شود!! و بهمین علت است که این نوع راه حل با اشتراک فعال خود مردم بوجود نیاید. باید "نخبگان" و "نمایندگان" مردم آنرا بکرسی بنشانند. این "نخبگان" و "نمایندگان" مردم هر قدر از مردم و فهم آن ها دور باشند، بهتر و آزادانه تر میتوانند نقاط التقا و سازش خود را هدف گیری کند و به فیصله برسند.

و بهمین علت است که این نوع راه حل محل تحرک مانوری امپریالیسم روس است و روس امپریالیستی روی انگیزه ها و اسباب عاجل و دراز مدت به حرکت در میان این راه حل مشغول است، بدون این که راه حل اساسی خود را فراموش کند.

موقف نیروهای مختلف سیاسی در مورد راه حل سیاسی متفاوت است. عده ای از نیروها سر نوشت سیاسی خود را بطور کامل با این نوع حرکت پیوند دادند، عده ای دیگر نیز مسأله را از مسیر اصلی آن انحراف داده و آنرا در مسأله ای که کسی این راه حل را عملی می کند، ظاهرخان پادشاه سابق و یا کسی دیگر منحصر ساختند و تمام هم توجه خود را متوجه نفی ورود ظاهرخان ساختند، بدون این که به آن مسأله که مسأله نقاط التقا و سازش است، توجه خود را مبذول داشته و مردم را در مورد آن آگاه ساخته و از انحرافات حتمی و یا احتمالی موجود در این راه حل توده ها را هشدار دهند. اکنون میتوانیم بگوئیم که راه سومی- راه سازش- بعنوان یک مسأله - سیاسی، روانی و تبلیغاتی- توسط روس امپریالیستی و عده ای از عناصر سازشکار داخل جنبش بطور منظم تبلیغ می شود و راه برای تطبیق آن آهسته آهسته هموار میگردد. موقف سازمان ما در قبال این قضیه از اول تا کنون روشن بوده است و آن این که ما قبل از این که به اشکال راه حل ها بپردازیم، مضمون آن برای ما تعیین کننده است.

سازمان ما از اول تا کنون اعلام داشته است که: " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) سوگند یاد می کند که تا نابودی نهائی استعمار و ستم و بهره کشی سلاح خود را بر زمین نه نهد." (اعلامیه سازمان)

" فشار توانفرسای جهانی، چند پارچگی چاکران میهن فروش روس و در اساس مقاومت خروشنده مردم ممکن است روس غدار را به تعویض چاکر و یا نوعی سازش با حریفان وادار سازد، زیرا که سازش و عقب نشینی در شرایط کنونی، هیجان عالمگیر ضد روسی را فروکش میدهد و بنفع روس است. بهر حال، خواست مردم افغانستان تنها با خشکانیدن ریشه های پلید استعمار- چه "شرقی" و چه "غربی"- میتواند بر آورده شود." (خروش رعد در پکتیا)

تجربه شش سال جنگ مقاومت خود ما - همراه تجارب آزادیبخش دیگر کشور ما - همگی نشان دهنده اینست که استعمار فقط با قهر انقلابی توده های میلیونی جا را برای آزادی واقعی خالی می کند. در هیچ کجای دنیا استعمار با

رضا ورقبت کشوری را ترک نکرده است و به اراده مردم آن سرزمین احترام نگذاشته است. جنگ مقاومت کنونی بر پایه اساس مبارزه مسلحانه توده ای و ارتقای آن تا سطح یک جنبش آزادیبخش ملی خاص اصلی رسیدن به آرمان های بزرگ این ملت است که بخاطر آن - صدها هزار انسان گمنام این خاک در محراب آن به شهادت رسیده اند. رسیدن به یک نقطه "التقا" با استعمار روس بر پایه منافع تاریخی و انقلابی مردم بمفهوم آزادی واقعی و عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط عساکر اشغالگر و سپردن قدرت کشور ما بدست خود مردم آن بدون مداخله بیگانگان فقط با شکست کامل استعمار روس در افغانستان و سرنگونی کامل مزدوران آن مقدر است.

تئوری جنگ مسلحانه طولانی مردم نیز فقط و فقط بر پایه این هدف گیری میتواند حقایق و واقعیت خود را بنمایاند. تحقق این هدف بزرگ فقط با وحدت رسیدن قاطبه ملت افغانستان زیر رهبری یک خط سیاسی روشن انقلابی میسر است. خط سیاسی که قاطبه ملت را با اختلافات موجود و متعدد آن بدور محور نجات وطن از قید استعمار متحد سازد، پیش شرطهای عوامفریانه ایدئولوژیک را کنار بگذارد و از خود مرکز بینی و انحصارگرایی احمقانه بپرهیزد. قادر باشد برای میهن برنامه دقیق، روشن و قابل تطبیق و عمل داشته باشد و بتواند تمام مردم را در عملی کردن آن بسیج، سازماندهی و متشکل سازد. و چنانچه این پیش شرط در شرایط کنونی میسر نیست، رفتن پای کوشش برای یافتن " راه حل " و " نقطه التقا " با استعمار روس خواسته و یا نا خواسته به خیانت ملی منجر می شود.

۳- در باره اوضاع و واقعیت های بین المللی:

کودتای ننگین هفت ثور و فرجام نامیمون آن ، تجاوز مسلحانه امپریالیسم روس بر استقلال و حق حاکمیت ملی کشور محبوب ما را به یک بارگی در گرداب متلاطم تضادهای بین المللی انداخت. تا آنجا که اکنون کشور ما به یکی از گره گاههای بین المللی و نقطه آتش زای انقلاب جهانی علیه امپریالیسم و استعمار مبدل گشته است. تمام کشورهای جهان ، تمام قدرت های بین المللی ، خورد و بزرگ به این مسأله توجه دارند تا این یا آن حد سیاست های بین المللی خود را در ارتباط با آن عیار میسازند. اکنون گفته میتوانیم که هیچ مسأله در سطح جهانی با اهمیت تر و داغ تر از تجاوز امپریالیسم روس به کشور ما وجود ندارد. گرچه درجه شدت آن بنابر اوضاع و شرایط به کندی و تندی میگرداید. ازین رو شناخت اوضاع جهان نتنها ما را کمک می کند تا مبارزه ضد استعماری خود را در متن اوضاع مشخص و معلومی بدرستی به پیش بریم، بلکه مهمتر از آن "ما اگر اوضاع و جریان های کشور و جهان شناخت صحیح و همه جانبه نداشته باشیم و دورنما را با دقت پیش بینی نکنیم، این خطر وجود دارد که ثمره قربانیها و جانبازیهای ما باز هم بدست دشمنان نقاب پوش ما بیفتند و فاجعه دردناکتر دامنگیر ما شود." (خروش رعد در پکتیا) ، از این رو طرح این مسأله علاوه بر اهمیت تئوریک از ارزش عملی بلافصل مبارزاتی آینده نگر نیز برخوردار است.

کودتای هفت ثور و اشغال نظامی کشور ما علاوه بر این که نیات رهنانه امپریالیسم روس را برای مستعمره ساختن کشور ما را برانگیخت، نیات هژمونی طلبانه و توسعه جویانه آنرا در ارتباط با حرکت پیشروی آن بطرف جنوب نیز نمایان کرد و نمیتوانست عکس العمل نیروهای مختلف جهانی را به زیان روس امپریالیستی و رژیم مزدور آن به وجود نیاورد.

تکامل اوضاع بین المللی بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آوردن دو ابر قدرت را بر راس هرم جهانگشائی نشان میدهد. ابر قدرت امریکا، حریف روسیه، که مداخله روسیه در افغانستان فرصت طلائی ای برای وی بوجود آورده تا

مداخلات روسیه را در ویتنام و جنوب شرق آسیا پاسخ بگوید و توازنات بین المللی را که در دهه هفتاد به نفع حرف روسی اش تغییر خورده بود دوباره مطابق میل خود بر گرداند. بعد از مداخله روس در افغانستان و پای بندی نظامی، سیاسی و اقتصادی او در کشور ما توانست تا حدودی به این مامول خود برسد و با تهاجمات متقابل در بسیاری از نقاط جهان حریف خود را به عقب نشینی وادارد.

سیاست سازان آمریکائی که در تحلیلات و منطق بین المللی خود افغانستان را جزئی از مناطق نفوذ روس میدانند، بیشتر هم شان میخکوب کردن حریف روسی شان در کوهپایه های عظمت آفرین ماست تا بندانند با این درگیری چه در داخل اقمار شوروی و هم در سطح جهانی به ترتیب و تنظیم مجدد اوضاع به نفع خود بپردازند. ازینروست که آن ها در قبال مسئله افغانستان با یک "منطق کمی" به حرکت میپردازند. برای آن ها مهم اینست که چه نیروئی بهتر و بیشتر میتواند حریف امپریالیستی او را در افغانستان میخکوب کند. نتایج جنگ افغانستان، دورنمای مقاومت و سرنوشت مردم افغانستان در سیاست امریکا یا هیچ نقشی ندارد و یا نقشی بی اندازه ناچیز دارد. بناءً، مسأله افغانستان برای آن ها نه بعنوان مسأله ایکه با سرنوشت یک ملت ارتباط دارد و باید به این ملت کمک شود، بلکه بیشتر در مخالفت با روسیه است.

کمک های علنی و سری آن ها به "مقاومت افغانستان" وقتی به بخشهای عقبگرا، تاریخزده جامعه ما سرازیر می شود، علاوه بر ارتباط سرشت، سرنوشت این نیروها بهم، در ساحة سیاست عملی بیشتر ازین منطق آب میخورد که توجه امریکا اساساً بخود جنگ افغانستان است نه به نتایج آن.

کشورهای قاره اروپا از تشدید تخاصم بین المللی در منطقه جنوب آسیا بیم دارند و از آن میترسند که آتش این مخاصمت تا منابع انرژی آن ها برسد. اروپا که در حدود ۶۰-۴۰ درصد منابع انرژی خود را از خاور میانه و کشورهای خلیج تامین مینماید، در آنجا حضور بالفعل دارند و میتوانند و بایستی از موجودیت خود دفاع کنند به علت آنکه منطقه جنوب آسیا محل فعالیت آن ها نیست و بیشتر درین مناطق دو ابر قدرت امریکا و روسیه در برابرهم مصادف دارند، از یک مداخله جدی در قضیه افغانستان خودداری می کنند. بهمین علت اروپا با یک سیاست دو پهلو در مورد افغانستان حرکت می کند. از یک جانب با کمک های بشر دوستانه ای سیاسی اخلاقی ترس خود را از پیشروی روسیه امپریالیستی بطرف جنوب ابراز میدارند و ازجانب دیگر هم بخاطر ترمز کردن تشدید مخاصمات بیشتر در پی راه حل های "سازشی-التقائی" حرکت مینمایند، تا اقلأ نگذارند برای مدت معینی این آتش بیشتر به طرف جنوب زبانه بکشد.

بدینصورت اروپا در قضیه افغانستان نه خواست رویاروئی مستقیم با روسیه را دارد و نه هم ابزار ووسائلا این مداخله در دست آن هاست و این محدودیت سیاسی - عملی است که اساس سیاست اروپا را در مورد مسئله افغانستان میسازد.

کشورهای غیر منسلک که اکثراً با این یا آن قدرت امپریالیستی جهان "منسلک" اند این کتله گسترده بین المللی را نمیگذارند که در قضایای حاد جهان نقش ارزنده ای داشته باشند. نقش مزورانه که کوبا، سوریه و لیبی و کشورهای وابسته به روس که مزدوری و چاکری خود را اکثراً در لفافه های انقلابی نما میپوشانند، مجموعه "غیر منسلک" را به

بی عملی برنامه گی در مورد این مسأله مهم جهانی کشیده است که اکثراً منافع ملت به پاخاسته ما را فدای منافع حقیر و کم نظرانه اقتصادی خود میسازند و بدتر از همه آنکه از خشم ارباب روس نیز ترس تنفر انگیزی دارند. مجموع کشور های اسلامی که بحق دولت مزدور ببرک را از جمع خود بیرون انداخته اند از دو جهت به محدودیت دچار اند. اولاً سنگ اندازی های مزدوران روسی مانند یمن جنوبی سگ زنجیری سوسیال امپریالیسم در منطقه بحیره احمر، سوریه و لیبی که با اغواگری میخوهد از سهمگیری فعال کشورهای اسلامی در مورد مسأله افغانستان جلوگیری کرده و آنرا "بیطرف" سازند. ثانیاً سیاست نادرست اکثر این کشورها که میخوهند گرایشات معینی از مقاومت را با پترو- دلار خود بر سربر کامرانی برسانند غافل ازینکه این سیاست تجربه شده در کشور ما رسوائی چون رژیم ببرک را بوجود آورده و دیگر کسی نباید جرئت کند که با زور پول و اسلحه کسی را بر مردم آزاده ما تحمیل نماید.

دو کشور همسایه و برادر ما ایران و پاکستان قبل از همه باید از برخورد صمیمانه، برادرانه و بی شایبه ای مردمان دو کشور یاد کرد که با همبستگی عمیق خود رنج مردم ما هیچگاه فراموش نخواهند کرد که مردمان دو کشور، بخصوص مردم برادر ما پاکستان، در رنج و خوشی در تنگدستی و عشرت و مریضی و غیره واقعات روزمره هرکدام با برادران مهاجر خود انچنان برخورد کرده اند که با برادر خود. این همبستگی و کمک بی شایبه را مردمان ما هیچگاه فراموش نخواهند کرد.

ولی در مورد سیاست های حاکم برین دو کشور باید گفت که جمهوری اسلامی آیت اله خمینی با دست اندازی های خود در مناطق مختلف افغانستان توسط سازمان های مزدور خود و سپاه پاسداران خویش باعث نفاق و برادرکشی در میان مردمان ما شده است. این سیاست که زیر نام " صدور انقلاب اسلامی " و " اسلام مرز نمیشناسد " انجام می شود به این جهت واقعا در خدمت سیاست روس است که از یک جانب مردم با احساس ضد بیگانه وقتی پاسداران بروی آن ها آتش میگشایند بدامن روس می افتند- تجارب اخیر غرچستان- شاهد این مدعا است. از جانب دیگر بر اتهامات بی بنیاد تشبث و مداخله اجانب در کشور ما صحنه میگذارد. روس جنایت پیشه در ورای آن میتواند لشکر کشی خود در افغانستان را تبرئه نماید.

سیاست دولت پاکستان در سطح بین المللی مبین بر چهار نکته: بیرون شدن عساکر روسیه از افغانستان، احترام حق حاکمیت و موقعیت غیر منسلک کشور ما، دادن حق انتخاب رژیم اقتصادی - سیاسی برای خود مردم افغانستان و بازگشت شرافتمندانۀ مهاجران بوطن شان نمیتواند مورد تأیید تمام نیروهای سیاسی افغان و مردمان شرافتمند جهان واقع نشود. ولی مناسبات دولت پاکستان با مقاومت افغانستان- چنانچه تجربه شش سال مقاومت- نشان میدهد که این سیاست یکجانبه، سطحی و غیر واقعبینانه است و ناشی از توازنات نیروهای موجود پاکستان است که نتنها منفعت مردم افغانستان، بلکه منافع دراز مدت مردم پاکستان نیز در آن مورد مخاطره قرار میگیرد.

به رسمیت شناختن شش و یا هفت تنظیم مقاومت و تأیید بدون چون و چرای گرایش معینی حتی از میان اینها اکنون بعد از شش سال انچنان تعقیدات و عوارض جانبی را بوجود آورده است که خطر واژگونی مجموع سیاست های دولت پاکستان در چشم رس دیده می شود.

پاکستان بعنوان عقبگاه استراتژیک مقاومت افغانستان دارای اهمیت تاریخی برای این مقاومت است و سیاست دولت پاکستان با سیاست دولت های که از مرزهای افغانستان بدوراند، نمیتواند مورد مقایسه قرار گیرد. چنانچه یک

سیاست نادرست این دولت میتواند مجموع مقاومت را به شکست های جبران ناپذیر برساند. یک سیاست واقع‌بینانه و دوراندیشانه میتواند کمک بزرگی برای مقاومت مردم افغانستان باشد.

بنابراین، مقاومت کنونی ما در متن اوضاع و شرایط بغرنج ملی منطقه و بین‌المللی جریان دارد و یقیناً مجموعه عوامل باز دارنده و کمک کننده در جریانات بین‌المللی میتواند تأثیرات مثبت و منفی بر جنبش مقاومت ما داشته باشد. ما در آینده‌ها بطور مشخص تری درین مورد به صحبت خواهیم پرداخت.

"حقیقت اینست که نبرد آزادیبخش مردم بسیار گسترده تر، سرشارتر و پرشکوه تر از تصاویر مسخ شده ایست که تا کنون ارائه شده است." (اعلامیه جبهه)

کوشش ما درین بخش این بود تا خطوطی واقعی برای ترسیم سیمای مقاومت بکشیم و برای آن باید کوشش خود را تا مناسبات درون اجزای مقاومت و مناسبات آن با مردم امتداد میدادیم که باید خواننده را برای آینده‌ها وعده بدهیم.

۴- کنفرانس سرتاسری (ساما) و اوضاع کنونی:

سازمان ما بنابر ضربات متقاطع و پیهم استعمار و ارتجاع در ماه اسد سال ۱۳۶۰ ش که منجر به دستگیری عده ای از رهبران سازمان و شهادت عده ای از کادرهای ورزیده ما گردید، موقتاً دچار فقدان توازن فکری، سیاسی و تشکیلاتی گردید که در چنین جو عدم توازن طبیعتاً امراض مختلفی در میان سازمان ما جا گرفت.

کنفرانس سرتاسری پیروزمند ماه قوس سال ۱۳۶۲ ش سازمان ترازبندی علمی ای از تئوریه‌ها و عملکردهای پنج ساله سازمان ارائه داد، تجارب را جمع‌بندی نمود و انحرافات را نشانه‌گیری کرد و راه روشنی را پیش پای مبارزان سامائی قرار داد.

مبارزه اصولی و قاطع سازمان ما در مقابله با گزارشات تسلیم طلبانه ملی که گوشه‌های از سازمان پر افتخار ما را میخواست آلوده بسازد و برخورد جدی نسبت به تمایلات غیر انقلابی انحلال طلبانه و گروه‌گرایانه سازمان ما را دوباره در موقعیت تاریخی و دفاع از اصولی ترین راه انقلاب کشور ما قرار داد. این ایستادگی به یقین نقطه عطفی در تاریخ سازمان ماست چه به هویت سیاسی ما و چگونگی پیاده کردن این هویت در شرایط مشخص کشور ما ارتباط میگیرد. کنفرانس برپایه تجارب حاصله از شش سال اشتراک فعال در مبارزه مسلحانه ملی و با اتکاء بر دیدگاههای اساسی خود در باره قضایای انقلاب و مردم به جمع‌بندی‌هایی دست یازید که ما نکاتی چند از آن را بطور بسیار مختصر عنوان می‌کنیم:

الف: دشمن عمده و حل تناقضات ثانوی در انقلاب:

کودتای منحوس ثور و لشکر کشی روس بکشور عزیز ما تمام مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ما را تغییر داد. نیروهائیکه تا دیروز در پهلوی یکدیگر قرار داشتند، امروز در مقابل هم قرار دارند و آن نیروهائیکه تا دیروز در مقابل هم صف آرائی کرده بودند، امروز بصورت عینی همسوی و هم جهت در حرکت اند، اگرچه دشمنی تاریخی خود را نمیتوانند فراموش کنند. علت این تغییر هم اینست که اشغال نظامی کشور هستی و نیستی تمام گروه‌ها و لایه های اجتماعی را- بااستثنای مشتی وطن فروش مزدور- مورد سوال قرار داده است و همگی باید قبل از همه چیز از

هستی خود بعنوان کشور، ملت، تاریخ، فرهنگ و بالاخره آرمان پاسخ گفتن به این رویارویی تاریخی و اجتماعی و چگونگی آنست که سرنوشت تمام نیروهای سیاسی و بالاخره تمام ملت در گرو آنست.

تعیین دشمن عمده در انقلاب اکثراً کار مشکلی نیست، ولی پیاده کردن آن در عمل و ترسیم یک خط استراتژیک که بتواند دشمن عمده را ضربه بزند و تمام نیروهای دیگر را یا جمع کند و یا بیطرف بسازد تا ضربه و جهت کلی و عمده آنرا بسوی دشمن اصلی متوجه بسازد بعلمت کمبود فهم، غرض و مرض های سیاسی - اجتماعی و یا توطئه های رنگارنگ دشمنان مختلف انقلاب پیچیده، مشکل و در شرایطی ناممکن میگردد.

تعیین دشمن عمده فقط این نیست که باید تمام موارد نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مقاومت علیه دشمن عمده بکار بیفتد، بلکه قبل از آن و مهمتر از آن مستلزم حل صحیح تناقضات ثانوی در میان نیروهای است که علی الرغم تناقضات تاریخی - سیاسی شان درین برهه از زمان باید علیه دشمن یکجا و همسو به مبارزه پردازند. چنانچه برای این کار باید آنچنان قاسم مشترک سیاسی مشخص و روشنی برای این نیروهای ناهمگون بدست دهد تا اختلافات میان آن ها بنفع وحدت و ترقی حل گردد.

در جنبش مقاومت ما نیز تعیین این دشمن عمده دارای هیچگونه ابهامی نیست. اگر چه انگیزه های این تشخیص و چگونگی پیروزی بر این دشمن هنوز هم در گرو تناقضات موجود در میان نیروهای مقاومت است، یعنی هر یکی با انگیزه های متفاوت و برای اهداف ناهمگون و متضاد از هم میخواهند همه موارد و منابع خود و دیگران را علیه روس اشغالگر و مزدورانش متمرکز نماید. به علت همین انگیزه ها و اهداف متناقض است که بعضاً در تعیین مرزهای واقعینانه از دشمن عاجز میمانند. دوستان بالفعل خود را در مبارزه ضد روسی تصفیه می کنند و در عوض در آغوش روس به بازیگری مشغول اند!!

اکنون اختلاف میان نیروهای مقاومت "اختلاف تنظیمی" به آنچنان حدی رسیده است که کمتر می توانیم درسرزمین واقعیت از تضاد عمده با روس اشغالگر صحبت نمائیم، و شگاف میان نیروهای مقاومت روز تا روز بیشتر میگردد. و بدتر از همه این که گردانندگان این تفرقه و کشتار با وقاحت بی ماندی از وحدت مجاهدین صحبت می کنند. این سیاست دو رویانه از یینجهت در خدمت روس اشغالگر است که هم مردم ما و هم مردم جهان را اغفال می کند و در تاریکی این اغفال جنبش مقاومت ما سختترین ضربات را متحمل می شود.

حل این تناقضات میان مردم، چه آن هائیکه بطور تاریخی برای مردم ما از گذشته بارث رسیده است و چه آن هائیکه بعلمت برنامه های سیاسی خود خواهانه و انحصارطلبانه بر مردم ما تحمیل شده است، یکی از بغرنجترین مسائل انقلاب ماست. و اکنون سرنوشت کل انقلاب به حل درست آن منوط گردیده است.

سازمان ما با این مسأله خطیر و سرنوشت ساز با ابزار علمی و برپایه تعهد به منافع کلی و درازمدت انقلاب برخورد نموده و باین نتیجه رسیده که اساسی ترین راه حل تناقضات میان مردم عبارت است از:

- ۱- تشدید مبارزه همه جانبه علیه امپریالیسم روس به عنوان منشاء این فساد.
- ۲- وحدت هرچه بیشتر میان نیروهای انقلابی و ملی بعنوان ظرفیتی که واقعاً قادر به وحدت دادن ملت بر پایه ای علمی و واقعینانه است.

۳- افشای همه جانبه آن هائیکه بعنوان نیروهای ذخیره روس می‌خواهند جنبش مقاومت را زیر نامهای مختلف به جانب تفرقه بکشانند.

بهر حال هر قدر مبارزه ضد استعماری ما به جلو برود و به هر اندازه ای که این مبارزه گسترش یابد، بهمان اندازه اشکال تازه ای از تناقضات درون مقاومت سربالا می‌کند. و امپریالیسم روس نیز می‌خواهد از آن برای اهداف اهریمنانه خود استفاده نماید. در حالیکه در جانب مقاومت حل این مسائل بعنوان شرطی برای وحدت، پیروزی و شکست امپریالیسم روس جای خود را باز می‌کند.

بغرنجی روز افزون اوضاع هر چند عده زیادی از نیروهای را که آمادگی لازم را برای حل اینگونه قضایا ندارند، و در نتیجه بقاء آن‌ها ضرورت تاریخی خود را از دست می‌دهد و از صحنه خارج میشوند، ولی از جانب دیگر برای نیروهای که رسالت تاریخی انجام این وظیفه را دارند، بعنوان مسائل فوری در دستور کار شان قرار خواهد داد.

ب: تکامل یک مبارزه چند بعدی:

امپریالیسم یک قدرت نظامی محض نیست و تنها با ابزار جنگی نمی‌تواند به بهره‌کشی و استثمار میلیون‌ها انسان در کشور خود و در سراسر دنیا بپردازد. امپریالیسم سیستم جهانی است که همچنان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمل کرده و در پهنای جهان در شبکه‌ای وسیع و بگرنج به فعالیت مشغول است: برخی را مهار کرده است و برخی دیگر را در دام نیرنگ استعماری خود نگهداشته است، کسانی را وعده می‌دهد و کسانی را نیز با تهدید و وعید از مجازات می‌ترساند و به اینصورت است که امپریالیسم، تجاوز و جنگ از مفهوم عتیق خود پا فراتر می‌گذارد و به مفهومی بگرنج و همه جانبه ارتقاء می‌یابد.

مقابله با این سیستم نیز نمیتواند تنها با ابزار نظامی میسر گردد. بدو دلیل: اول این که کشور استعماری همیشه از لحاظ نظامی قوی تر از کشور استعمار شده است. دوم این که با یک سیستم استعماری - امپریالیستی باید با سیستمی آزادیبخش و انقلابی مقابله گردد، در غیر آن مبارزه ما ولو از شور و شوق توده‌های میلیونی هم ملهم باشد، به پیروزی نمی‌رسد.

عملیات نظامی اگر با اهداف روشن سیاسی، اقتصاد جنگی متکی بر خود، فرهنگ بسیج کننده و آگاهی دهنده توده‌ها و بالاخره روابط بین المللی شرافتمندانه، همراه با همبستگی فعال بدون قید و شرط توأم نباشد، به یقین ثمره‌ای جز ضیاع خونهای ریخته شده ندارد و شاید هم ثمر این خونها در دامن دشمنان نقاب پوش مردم بیفتد.

باین جهت طرح یک استراتژیی جامع الاطرافی که بتواند مجاهدات مردم را از حالت احساس و شور و شوق میهن دوستانه تا سطح یک حرکت هدفمند سیاسی - اجتماعی ارتقاء دهد که برای آزادی انسان از قید و بند ظلم، تعدی، عقب‌گرایی و عقب ماندگی می‌رزد، نیازی ضروری و اجتناب ناپذیر است.

تجارب شش سال جنگ مقاومت نشان داده که جنبش ما تنها از تفرقه و پراکندگی رنج میبرد، بلکه ما همچنین از فقدان یک برنامه همه جانبه برای آزاد ساختن کشور نیز رنج می‌بریم. (و شاید هم اولی نتیجه دومی باشد.) این وضع اگر از یک جانب ناشی از وضع مختنق رژیم مزدور و ارباب جنایتکارش است که از روز اول از یک بدیل ملی و انقلابی همه جانبه بهره‌گیری کرده است، از جانب دیگر نیز مسؤولیت آن بدوش کسانیست که علی‌الرغم شرایط نسبتاً بهتر بین المللی و منطقه‌ئی و با وجود داشتن امکانات وسیع تا کنون نتوانسته اند حتی یک قدمی هم در راه

تحقق و حتی طرح این استراتژی برآیند و تمام کوشش آن ها در این چند سال این بوده است که منافع حقیر گروهی خود را بحساب منافع والای ملی به پیش ببرند و کسانی را که با آن ها مخالفت میورزند با چماق تکفیر بکوبند. بهر حال این نیروها عقبماندگی و فقدان ظرفیت خود را برای آخرین بار در یک آزمون تاریخی باثبات رساندند و این خود برای مردم ما دست آورد بزرگی است. ما اکنون شاهد نفرت عمیق و عجیب توده های میلیونی مردم ازین وضع ناهنجار هستیم و متقینیم که ملت حماسه آفرین ما - با آن ظرفیت شگفت انگیز خودگذری و شهامت - میتواند بر عوامل نامساعد موجود چیره گردد. مردم ما اکنون خواستار وحدت و نیازمند یک برنامه واقعاً ملی و انقلابی اند تا بتوانند بر پایه آن هم به عربده کشی های روس به مقابله برخیزند و هم بتوانند زخم های ناشی از برادرکشی و استخوان شکنی را التیام بخشند.

سازمان ما افتخار دارد که از بدو تاسیس خود تا کنون برای تحقق این برنامه هم در ساحة سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی درخور توان خود قدمهای مثبتی برداشته است. و همچنان مبارزه فعال خود را در سطح بین المللی روی آن اصول و پایه هایی به پیش برده است که در آن منافع دراز مدت ملت و مردم ما نهفته است و از هرگونه وابستگی، تخطی از آرمان های والای مردم مبرا بوده و با خط مشی مستقل ملی و انقلابی خود را در سطح بین المللی گسترش داده و استحکام بخشیده است.

ج: خط مشی مستقل ملی و انقلابی:

یک مبارزه ضد استعماری را فقط توده های مردم میتوانند تا مدت زمان درازی به پیش ببرند و هیچ کشوری و هیچ قدرتی قادر نیست بجای مردم اسیر این مبارزه را به پیش ببرد و بناءً، اتکاء به مردم و اتکاء بخود و به ملت ضد استعماری آن پایه و اساس است که بروی آن خط مشی مستقل ملی و انقلابی طرح ریزی شده و در عمل جان گرفته است.

تجارب شش سال جنگ نشان داده است که وابستگی "پرچم" و "خلق" به استعمار روس وطن ما را بخاک و خون کشانید. هزاران تن از بهترین فرزندان ما در خون غلتیدند و میلیون های دیگر آواره و بیخانمان گردیدند و... استعمار روس و دلچکان آن چنان جنایت بزرگی را در حق مردم ما مرتکب شده اند که تاریخ کنونی و آینده مردم ما تا مدت زمان زیادی با نتایج این تجاوز گستاخانه و جنایت ناشی از آن ارتباط خواهد داشت.

از جانب دیگر وابستگی دیگری که در متن مقاومت ملی سر بالا کرده است، نیز نشان دهنده اینست که آنکه بیشتر وابسته است بیشتر از ملت و مردم خود بیگانه و برضد منافع مردم و ملت خود عمل می کند بیشتر به جنایت و آدم کشی، برادر کشی و چور و چپاول میپردازد و آنکه بیشتر خود را در دام هوی و هوس دیگران بسته است، بیشتر از منافع والای ملی و همبستگی مردم خود بدور شده و روز تا روز نفرت مردم از آن ها نیز زیاد می شود.

اگرچه خط مشی مستقل ملی و انقلابی روابط و مناسبات بیرونی مقاومت به ویژه نیروهای انقلابی را نشان میدهد، ولی این روابط آزادانه، مساویانه و شرافتمندانه با بیرون فقط میتواند با تکیه بر نیروی شکست ناپذیر مردم آنها در شکل فعال آن استوار گردد. در صورتیکه ما در میان مردم نباشیم، از آن ها کمک نگیریم و نتوانیم به آن ها بیاموزیم، آن ها را بسیج و سازماندهی نمائیم، وقتی نتوانیم آن ها را گروه گروه به مبارزه آگاهانه داوطلبانه و هدفمند جلب

کنیم، در آن صورت خط مشی مستقل ملی و انقلابی اعلان زیبایی است که فقط میتواند انزال، انفراد، بیگانگی وجدائی ما را از مردم در پوشش کلمات زیبا ببوشاند.

تجارب شش سال مقاومت ما چنانچه تجارب جهانی نشان دهنده اینست که نیروهای ضد استعماری در تمام کشورها، منجمله کشور خود ما، از یک حالت بسیط بدوی و ناهمگون آغاز بکار مینمایند، حرکت های از محیط، از ورای مرزها بمرکز آغاز می شود، نیروهای موجود در جامعه هر کدام بنابر توان فعلی و ظرفیت تاریخی خود درین نبرد سهم میگیرند و هر کدام خواستار آنست تا جهانی مطابق خواست خود طرح و ایجاد نماید. در میان همین کشمکش ها - و کشمکش های غول آسای جهانی - است که تحرک درونی خود جنبش همراه با این نیروهای متعدد و ناهمگون فعل و انفعالات بی حد و حصر و پیچیده ایرا بوجود میآورد و در خلال همین فعل و انفعالات است که امکانات پیروزی و شکست، پیشرفت و عقب گشت، قوت و ضعف نیروها هر یک و در کلیت آن پا میگیرد. جبر تاریخی به مفهوم حرکت پیشرونده، تاریخ برپایه تجمع تجارب گروه های انسانی و برپایه پیشرفت لاینقطع زندگی عامل دیگریست که مجموع این تحرک درونی در چارچوب آن حرکت می کند. این جبر خلاف اراده استعمار و خلاف اراده عقبگرایان بطور دایم به پیش بسوی ترقی و آزادی حرکت می کند. تحرک درونی - میکانیسم - جنبش میتواند این حرکت پیشرونده را موقتاً سد گردد، فتور ایجاد کند، منحرف بسازد و عمر نکبت بار ظلم و تعدی، استعمار و عقبگرائی را طولانی تر سازد؛ ولی قادر به شکستن این حرکت و نابودی آن نیست. جنبش مقاومت ما که در شرایط نهایت بغرنج ملی و بین المللی و در اوضاع و احوال کاملاً نامساعد آغاز یافته و تداوم دارد، در تکامل خود تا کنون آفاق غیر قابل تصویری را درنور دیده است. ولی با مشکلات بزرگی هنوز همچنان روبروست. نقش سازمان پیشتاز و انقلابی در تغییر فعل و انفعالات درونی جنبش و در تسریع حرکت پیشرونده آن کاملاً محسوس و اجتناب ناپذیر است. هم اکنون توده های میلیونی مردم باین نقش پی میبرند، دریچه روشنی از آگاهی ملی و انقلابی بر رخ مردم باز شده است.

هم اکنون راهی را که مجید شهید برای سازمان ما و جنبش مقاومت میهن پیش بینی و پیشنهاد کرده بود، روز تا روز متحقق می شود. سازمان ما در طی راه مبارزاتی پرمخاطره و پر عظمتش همیشه بر وفاداری در نظر و عمل بر راه مجید پافشاری کرده و حفظ سازمان او، آرمان بزرگ او و خط مبارزاتی او را در مقابل دشمنان رنگارنگ انقلاب در سرلوحه کار خود قرار داده و افتخار دارد که با صراحت و قاطعیت اعلام میدارد که سازمان مجید و آرمان او نه نابود می شود، نه منحل میگردد، نه به بن بست می رسد و نه هم زوزه های غوکان پرورش یافته در مرداب ها توجه او را به خود منحرف می سازد. این سازمان سرفراز و مغرور، استوار و بی باک با مشعل فروزان انقلاب رهائیبخش انسان به پیش می رود. این هنوز از نتایج سحر است. پایان